امرأ القیس گرفته شده و پیش از او در شعر منوچهری به‌صورت زیباتری ترجمه شده بود:

همچنان سنگی کـه سیل آنرا بگرداند زکوه
گـاه زانسـو گـاه زینسو گه فراز و گاه باز (۴۱)

و یا این تصویر:

بـه نماز آر سـر بلبله در پیـش قدح
چون سر خویش برآرند حریفان زنماز (۴۱۷)

که در شعر منوچهری وفرخی قبلاً آمده و اصل آن از عرب‌است و پیش از این در بارهٔآن سخن گفته‌ایم و همچنین تشبیه زلف به‌خوشهٔ انگور که در شعر او آمده است (۷۲۹) ونیز تصویر قوس و قزح ودامن چند پیراهن رنگی.

اونمونهٔکامل یك شاعر موظف به مدح وستایشگری است وگویا تصوری که از شعر داشته تنها همین کار بوده و از این روی در دیوان او، به‌ویژه در مدایح، اغراق در اوج است‌واو نه‌تنها فردوسی‌راکه‌مظهر اساطیر ایرانی‌است موردسرزنش و دشنام‌قرار می‌دهدکه رستم واسفندیار و هر یك از رمزهای ملیت رادر پای امیر ترك نژاد ممدوح‌خویش خوار و زبون می‌کند وپیش از این در بحث اسطوره‌ها در صور خیال دربارهٔ این خصوصیت شعر او سخن گفتیم و برای اینکه حمل بر این نشودکه ترکان چنین خواسته‌ای داشته‌اند، یادآوری می‌کنیم که او رمزهای برجستهٔ دین‌اسلام را نیز در پـای ممدوح خویش خوار و زبـون می‌کند و حقیری و بی شخصیتی از وجود خود اوست و ممدوح ترك‌نژاد ترك زبان

چندان هم گناهگار نیست:

آن لب که کف پای تو امروز ببوسد
فرداش علی بوسه دهد بر لب کوثر (۴۰۸)

که بطور مستقیم می‌گوید علی در لب کوثر کف پای ترا بوسه خواهد داد و ممدوح را تا حد پیامبر اسلام بالا می‌برد و می‌گوید: برتو زیبد که دهد اهل شریعت صلوات (۱۱۵) و مدیح او را تفسیرآیت دین می‌داند که: مرا مدیح تو تفسیر آیت دین است (۶۲) و از این دست اغراقهای دور از هنر که هیچ ارزش تصویری ندارد؛ در دیوان او به وفور می‌توان یافت. حتی در تصاویری که در وصف طبیعت ارائه داده نیز این زمینهٔ اغراق غیر هنری را به خوبی می‌توان احساس کرد، از قبیل وصفی که از حصاری بلند داده است:

بنش رسیده به‌ماهی سرش‌رسیده به‌ماه
فتاده‌مردم از او در ضلالت از بن وسر
قیاس خندق و پستیش در گذشته زحد
شمار برج و بلندیش برگذشته ز مر
بر آن مثال که دارد فلك دوازده برج
نهاده بود مهندس درو دوازده در
ز گاه دولت افراسیاب تا امروز
برآن حصار نشد چیره هیچ‌کس به‌هنر (۲۷۹)

که تشبیهاتش مبتذل است واغرقهایش نیزهیچ زمینهٔ هنری‌ندارد و اگر با ساده‌ترین وصفهایی که فرخی از حصارها یا کوههای راه هند

دارد قیاس کنیم ضعف بیش از حد تخیل معزی را روشنتر خواهیم دید.

ازآنجاکه وی هیچگونه تجربهٔ مستقیم از طبیعت ندارد وتصاویر شعر خود رااز صورخیال پیشینیان‌خودمی‌گیرد، همین تصویرهای‌تکراری تزاحمی در صور خیال‌او ایجادکرده‌که وصفهای او را بیش‌ازحد دور از واقع می‌کند و پیش از این دربحث از هماهنگی تصویرها نمونه‌هایی از ضعف محور عمودی خیال او را که حاصل همین تزاحم تصویرهای غیر اصلی‌است‌یادآور شدیم ونیازی به‌تکرارآنها نیست وهریك ازوصفهایی که او از شب وطبیعت (۵۰، ۵۴،۵۸،۳۷۳) و اسب (۵۱،۵۵،۵۸،۶۸، ۲۸۱،۲۸۴،۴۴۱،۵۹۸،۶۶۱) وبیابان(۵۱،۵۵،۲۶۴) و راه (۵۹،۳۷۲، ۷۳۳) داده اگربا موارد مشابه آن در شعر فرخی و دیگـر پیشینیان او قیاس شود حد و مرز تخیل او آشکار خواهد شد.

اسنادهای مجازی وخطابهای او به‌طبیعت نیز تقلیدی است و از این نظر نیزخیال اوناتوان است. حوزهٔ استعاره‌های او نیز بسیارابتدایی و تکراری است وبیشتر استعاره‌های اسمی است از قبیل:

دریا دل و گوهر سخن و صاعقه تیغ است
باران سپه و بحرکف و برق سنان است (۸۰)

ویا ترکیب استعاری «نرگس جماش» که در شعر حافظ نیزآمده: قلاش‌کرد نرگس‌جماش تومرا (۴۲) و استعاره‌ای که حاصل‌نوعی‌تصرف در مفاهیم فعلی باشد در دیوان او وجود ندارد. او همچنانکه درتصاویر طبیعت ضعیف است و مقلد، در تصاویر غنایی نیز از خود چیزی تازه عرضه نکرده است با اینهمه‌بعضی تغـزلهای او ـ بـدون در نظر گرفتن مسألهٔ تصویر و ارزشهای تصویری ـ خالی از اندك لطفی نیست و بیشتر

زیباییهای صنعت و فن است که شعر او را تا حدی تشخص و امتیاز می‌بخشد.

بر روی هم، ضعفی را که شعر فارسی از نظر تصویرهای حسی، با ظهور عنصری آغاز کرده بود در شعر او به حد اعلا رسانید و دیوان او نمونهٔ کامل تصویرهای تلفیقی و تکراری است و او را باید یکی از «اکابر گردنکشان نظم» بدانیم همانگونه که انوری به تعریض یاد کرده، نه از «اکابر شعر».

تکرار بیش از حد صور خیال قدما در شعر او، آن سخن کروچه[1] را به یاد می‌آورد که گفت: هریك از آثار قریحهٔ هنری یك سلسله مقلد برمی‌انگیزد که کار آنها درست تکرار یا وصل و فصل یا تقلید اغراق آمیز و بی‌روح آن اثر هنری است.

---

۱) کروچه: کلیات زیباشناسی ۷۸۰.

صور خیال در شعر لامعی‌گرگانی

لامعی، در اواخر قرن پنجم، همان دلبستگی را به طبیعت نشان می‌دهدکه منوچهری در نیمهٔ اول‌این قرن. امااگردیوان او را با سابقه‌ای که از تصویرهای طبیعت در شعر فارسی دورهٔ قبل داریم مورد نظر قرار دهیم به‌زودی در خواهیم یافت که آنچه در این دیوان کوچك (حدود ۱۲۰۰ بیت)آمده[1] اغلب‌تصاویری است که گوشه وکنار در شعر دیگران پیش از وی دیده می‌شود و لامعی برطبق سنت‌عصر خویش فقط‌به‌تلفیق و ترکیب آنها همت گماشته. بااینهمه در قیاس با معزی ـ که از بعضی جهات این دو به‌یکدیگر نزدیك‌اند ـ بایداو را شاعری خلاق به‌شمارآورد چراکه در همین دیوان کوچك او تصاویر نسبتاً تازه‌ای از طبیعت وجود دارد که در دیوان هژده هزار بیتی معزی نیست.

بااینکه لامعی از نظر لفظ و بعضی‌تعبیرات شعری خود را متمایل

---

۱) دیوان لامعی، چاپ استاد سعید نفیسی، تهران ۱۳۱۹.

به شعر عرب و خیالات گویندگان تازی نشان مـی‌دهد اما در دیوان او تأثیر مستقیم تصاویر شعری عرب را نمی‌توان دید و اگر تصویری از آن گونه تصاویر در شعر او باشد به‌طور غیر مستقیم و از شعر گویندگان پارسی زبان دورهٔ قبل به شعر او انتقال یافته است.

از نظر محور عمودی قصیده، او سخت مقلد شاعران تازی است‌و در مواردی بطور دقیق همان شیوهٔ قالبی را که شاعر از وصف بیابان و مرکب خویش آغـاز می‌کند تا بـه درگاه ممدوح میرسد ـ و در مباحث پیشین به تفصیل از جنبهٔ سنتی آن سخن گفتیم ونشان دادیم که‌شاعران و ناقدان عرب در آن باب چه عقاید خشکی داشته‌اند ـ رعایت‌می‌کند (۵۸) و در اینگونه قصاید، نه‌تنها محور عمودی شعر او تقلیدی است، بلکه محور افقی و اجزای تصاویر او نیز تکراری وکلیشه‌ای است جـز دریکی دو مورد خاص که توانسته از آسمان شب چند تصویر تازه ارائه دهد ولی وصف مرکب را با کلیشه‌های عادی و اغلب باکمك اغراق‌در شعر خویش‌آورده‌است ازاین‌روی‌برای‌کسی‌که باتصاویرمتنوع‌منوچهری از اسب وحتی شتردرشعردورهٔ قبل‌آگاهی‌داشته باشدتصاویری‌ازاین‌نوع:

بلندی آسمان او را کم از بالای خر پشته
فراخای زمین او را کم ازپهنای شادروان
درنگ وی درنگ‌خاك وجنبش‌جنبش‌آتش
شتاب او شتاب دیو و جستن جستن ثعبان
هنوزاندر سرین‌لرزان‌رك‌ازسرمای روم اورا
به‌هند اندر سراو بینی ازگرما شود جوشان
گهی از سم او در آب خسته پهلوی ماهی
گهی ازفرق وی برچرخ رنجه سینهٔ سرطان (۱۱۱)

هیچ تازگی و لطفی نـدارد و دراغلب مـوارد در وصف طبیعت عین تصاویر قدما را، حتی بی‌هیچ تصرفی و افزودن استدلال و تعلیلی- چنانکه راه و رسم گویندگان نیمهٔ دوم قرن پنجم است - عیناً تکـرار می‌کند و این تقلید او چندان ضعیف است که به‌نمونهٔ اصلی نیز نزدیك نمی‌شود برای نمونه اگر این تصویرهای او را با تصویرهای اصلی مقایسه کنیم ضعف نیروی خیال او را درك خواهیم کرد. دقیقی در قـرن چهارم گفته است:

به طعم نوش گشته چشمهٔ آب
به رنگ دیـدهٔ آهـوی دشتی[1]

و لامعی پس از یك قـرن عین همان تصویر را بـدینگونه ارائه می‌دهد:

همرنگ چشم آهو شد چشمه‌های آب
روی هوا چـو سینه و پشت پلنگ شد (۳۳)

و درهمین قصیده این تصویر را:

چـون آستین رنگرزان ز آفت خـزان
برگ‌رزان، به‌شاخ براز چندرنگ شد (۳۳)

از منوچهری گرفته آنجا که گوید:

---

۱) لازار، اشعار پراکنده، ۶۴.

آن‌برگ‌رزان‌بین‌که‌برآن‌شاخ‌رزان‌است
گویی به مثل پیرهن رنگرزان است[1]

و باغ خزانی را که به‌طاووس پرکنده مانند می‌کند (۴۸) هم از تصاویر معروف شعر منوچهری است‌که طاووس بهاری‌را دنبال بکندند[2] و یا این تصویر که از لشکر بهار دارد:

بریشان باد پنداری نقیب‌آمدکه‌لشکررا
گهی‌سوی‌یمین‌راند، گهی‌سوی‌شمال‌آید (۲۱)

که اصل‌آن از رودکی است: لشکرش ابر تیره و باد صبا نقیب[3].

و بسیاری از استعاره‌های او از قبیل: باید روان بشکافتن تار مدیحش بافتن که از فرخی گرفته شده، آنجا که گوید : با حلهٔ تنیده ز دل بافته ز جان / با حلهٔ بریشم ترکیب‌آن سخن، با حلهٔ نگارگرنقش آن زبان[4] و نسبت به‌نمونهٔ اصلی بسیار ضعیف و نارسا است و حتی‌در اغراقهای مدحی او نیز نشانه‌های تأثیر اغراقهای شاعران بزرگ قرن چهارم را به‌روشنی می‌توان دید از قبیل این تصویر اغراقی او:

مرطیرو وحش‌گرسنه را در فضای‌دشت
چون تیغ بی‌دریغ تویك میزبان نماند (۲۸)

که از این تصویر زیبای شاهنامه‌گرفته شده است:

---

۱) دیوان منوچهری، ۱۱۹.
۲) همان‌کتاب، ۱۱۹.
۳) دیوان رودکی، ۱۲.
۴) دیوان فرخی، ۳۲۹.

چمانندهٔ دیزه هنگام گرد
چرانندهٔ کرکس اندر نبرد[1]

و برای هریك از تصویرهای شعر او ـ جزدرچند مورداستثنائی ـ به‌دقت می‌توان از شعرهای موجود دورهٔ قبل نمونه‌هایی یافت.

لامعی دربعضی از تصاویر خویش بـه‌مسائل علمی و اصطلاحات اهل دانش نظر دارد از قبیل تشبیه زلف معشوق، کـه پر دایره و شکل است، به فهرست مجسطی، امـا آن قدرتی را که در تصویرهـای علمی ابوالفرج رونی در این دوره می‌توانیم مشاهده‌کنیم در شعراونمی‌بینیم و همچنین تأثیرپذیری اوازتصاویر قرآنی بسیار سطحی است‌وبه‌گونه‌ای است‌که عین تعبیر قرآن را بی‌هیچ تصرفی و حتی بـی‌آنکه ترجمه کند به‌کار می‌برد، در حقیقت نوعی اقتباس است نه اخذ تصویر:

سهمش‌چوسهم‌هاویه،صدبیم درهرزاویه
اعجازنخل خاویه،دیواروبامش را مثل (۸۶)

که از آیهٔ: کانَّهُم اَعجازُ نَخْلٍ خاوِیة (قرآن کـریم: الحاقه، ۷) گرفته شده است.

برتصاویر او، مثل بسیاری از معاصرانش، قالب شعری و صنایع بدیعی چنان حاکم است‌که در عین سرمای زمستان ـ که به‌گفتهٔ خود او اگر بنان را به‌سوی نان ببریم از سرما می‌افسرد ـ «پالیز» چون بهشت است:

---

۱) شاهنامه، جلد ۱۷۷/۱.

پالیز چون‌بهشت‌شد اکنون، مگرگشاد
بر مدح خواجه عمدا پالیزبان زبان (۱۵۷)

که فقط صنعت جناس ناقص او را به‌اینگونه تصویری واداشته است چراکه دراین قصیده‌قافیه‌هابدینگونه است: دودمان دمان وکاروان روان و پالیزبان زبان. و درعین سرما و برف پالیز چون بهشت است و گاه جنبهٔ لفظی و رعایت نوع جناس در داخل ابیات نیز این ناهماهنگی و عدم تناسب را در تصویرهای او ایجاد می‌کند از قبیل: چون کوههای غور همه دشت و غارها (۷) که بی‌شك جناس غور و غار این تصویر را به‌وجود آورده است و این ناهماهنگی تصویرها بـا یکدیگر چیزی است که‌درشعر این دوره، محسوس‌تر می‌شود ودر دیوان معزی نیز نمونه‌های بسیار دارد و پیش از این به‌تفصیل‌دربارهٔ علت‌آن سخن‌گفته‌ایم ونشان داده‌ایم‌که دوری شاعران از تجـربهٔ مستقیم و روی‌آوردن بـه‌خیالهای گرفته شده ازشعر دیگران، اینگونه حاصلی به‌بار آورده است.

برروی‌هم در دیوان او تصویر اصلی، یعنی تصویری که اجزای آن برای اولین‌بار ترکیب شده باشد، بسیار نادر است اما تصویرهایی که از راه تلفیق به‌وجودآمده بسیار است ودرچند وصف‌از وصفهای‌او مانند وصف بیابان (۱۴۸) و راه (۱۴۹) وچند مـورد دیگر نمونه‌های خوبی از این ذوق تلفیقی او را می‌توان یافت اما دریکی دو وصف‌که ازآسمان وشب دارد چندین تصویر برای اولین‌بار در شعر فارسی عرضه کرده‌که درحد خود قابل توجه است از قبیل:

کردم سوی زمین وسوی‌آسمان نگاه
تا گرددم مگـر صفت هر دوان یقین

بودآسمان‌چوحلقهٔانگشتری به‌وصف
مانندهٔ نگین به میان اندرون زمین
پیروزه رنگ حلقهٔ انگشتری‌که دید
کاندر میان او ز خماهن بود نگین (۱۲۶)

و بعد تصاویری از صور فلکی ارائه می‌دهد که تا حدی زیباست و از مطالعهٔ مجموع‌دیوان او به‌روشنی‌دانسته می‌شود که وی در تصاویر شب و ستارگان تجربه‌های حسی دارد و از این نظر اینگونه تصاویر در شعرش دارای‌تازگی است و در قصیدهٔ دیگری، تصویر بهتری ازآسمان شب داده که به‌جای خود تازه و بدیع است:

انجم برآسمان چو به مجلس شب سده
با آتش و چراغ نشسته صد انجمن
پروین براو، چوماهی سیم اندر آبگیر
در سینه هفت دانه ورا در پر ثمن
تیز آتشی فکنده سوی‌مه، همی شهاب
سیمین‌کشیده ماه‌به روی اندرون مجن
و آن خرد بیشمار ستاره، بر آسمان
هریك بشکل لؤلؤ بر تیغ و بر سفن
یا حلقه‌های سیمین بـر سفرهٔ کبود
یـا بـر بنفشه زار پـراکنده نسترن
وقت سحر به قطب فلك بر بنات نعش
چون ناقهٔ کشفته ورا گلستان عطن
گردون بر آن مثال که از کاغذ آسیا
آرند کودکان سوی بالا ز باد خن (۱۵۱)

در بقیهٔ تصویرهای او، تقریباًهیچ تصویری برای اولین بار عرضه نشده و در همین نمونه‌ها نیز جای جای نشانه‌های ذهن تلفیق‌گر او همچنان پیداست و بسیاری از همین تصاویرآسمان نیز مشابهاتی درشعر دورهٔ قبل دارد. به ندرت می‌توان تعبیراتی که از نوعی بیان مجازی و استعاری تازه برخوردار باشد درشعر او یافت و تصویری از نوع:

برآردگل سر ازگلزار و زندان بشکند لاله (۲۰)

حتی درشعر او بسیار نادر است.

لامعی در دوره‌ای زیسته‌کـه نفوذ فرهنگ اسلامی‌کاملا گسترش داشته از این روی در دیوان او نشانهٔ عناصر اسلامی در تصویرها بسیار روشن است از قبیل مانندکردن گلهای شقایق به‌حالت بـریدن گلوی گوسفندان در مناسك حج و یا مانندکردن‌آب یخ‌زده به‌صرح ممرد (۴۶) در داستان بلقیس. و درعوض نشانه‌های فرهنگ ایـرانی و اساطیر ملی بسیار ضعیف است و او جز برای اغراق در مدح، ازیـن مسائل کمك نمی‌گیرد.

با اینکه لامعی در اواخر قرن پنجم بوده، ازنظر استعاره‌ها،هیچ‌گونه تمایلی به‌سبك ابوالفرج و مسعود ندارد و اضافه‌های استعاری بـه نسبت‌ایشان ـ که‌همروزگار اویند ـ بسیارکم دارد وازاین نظرتصویرهای شعری او بیشتر تفصیلی و دقیق است و با اینکه از تازگی و ابداع زیاد برخوردار نیست نسبت به‌شعر ابوالفرج و تصویرهای او، از حـرکت و حیات بیشتری برخوردار است همچنین جنبهٔ حسی ومادی تصویرهای‌او به‌نسبت معاصرانش قوی است و درمیان تصاویر او تصویرهای انتزاعی بسیارکم است.

صور خیال در شعر ازرقی‌هروی

در میان شاعران اواخر قرن پنجم، ازرقی بعلت بعضی تمایلات خاص که در ارائهٔ صور خیال خویش داشته دارای تشخص و امتیازی است و این خصوصیت کـه تصویرهای او را از معاصرانش جـدا می‌کند چیزی است که به‌عنوان «تشبیه خیالی» معروف است و با اینکه درشعر اغلب‌گویندگان دورهٔ قبل نمونه‌هایی‌ازاین‌نوع‌تصاویروجود دارد، تکرار آنها در دیوان وی و نیز افراطی‌که او در خلق اینگونه صور خیال‌داشته سبب شده‌است که بعضی از اهل ادب شعرش را مورد نقد قرار داده‌اند، چنانکه رشید وطواط ادیب بـــرجستهٔ قرن ششم که خود از دوستداران صنایع بدیعی‌است در باب‌وی‌گوید: «... بایدکی چنانك‌مشبه موجودی بود حاصل دراعیان، مشبه به نیز موجودی بود حاصل در اعیان، والبته نیکو و پسندیده نیست این کی جماعتی از شعرا کرده‌اند و می‌کنند: چیزی را تشبیه کردن به‌چیزی‌کی در خیال و وهم موجود نباشد و نه‌در اعیان چنانکه انگشت افروخته رابه‌دریای‌مشکین‌کی موج او زرین‌باشد

تشبیه‌کنند و هرگز در اعیان نه دریای مشکین موجود است و نه موج زرین، و اهل روزگار از قلت معرفت ایشان، به‌تشبیهات ازرقی مفتون و معجب شده‌اند و در شعر او همهٔ تشبیهات ازین جنس است و به‌کار نیاید»[1] و این سخن رشید کـه نمایندهٔ واقعیتی است از جهتی دور از حقیقت است، زیرا مجموعهٔ تشبیهات‌ازرقی ازاین‌گونه نیست وبسیاری از تشبیهات او در اسلوب تصاویـر شعری گـویندگان دورهٔقبـل است.

در شعر ازرقی، برابر بسیاری از عناصـر طبیعت یا اشیاء دیگر تصویرهایی ساخته شده که هیچگاه در خارج وجود ندارد و این‌کوشش او برای به‌وجود آوردن تصویرهایی که یك سوی آن امریست خیالی، در روزگار او نوعی تجدد درکار تصویرهای شعری بوده است و ازآنجا که وی تکرار خیالهای گویندگان دورهٔ قبل را خوش نمی‌داشته به‌چنین تجددی روی آورده است، درست در همان سالهایی که بلفرج رونی در جهت علمی کردن دید شاعرانه و یاری گرفتن از مسائل قراردادی و به‌ویژه اصول علمی برای ارائهٔ صور خیال کوشش می‌کرد، ازرقی در جهتی دیگر می‌کوشید که از تنگنای تکرار خیالهای قدما رهایی یابداما این‌کوشش اونیزمانندکوشش بلفرج باهمهٔ تازگی‌راهی بدهی‌نداشت زیرا به‌نوعی دیگردورکردن شعروتصاویر شعری‌از طبیعت وزندگی بود و این کوشش‌او درحقیقت‌نتیجهٔ‌منطقی‌حرکت‌شعرفارسی در جهت پسند زندگی اشرافی‌زمان بود وتبلور آن‌اشرافیت که‌همه‌چیزش‌زرین‌وسیمین‌والماسگون و عقیقین است.

پروانه‌های شعراوسیمین است ونرگسش از مشك و درخت‌عرعرش پولادین و کشتی‌های آن از عنبر و بیشه‌اش از الماس و مارهای‌شعرش

---

۱) رشید وطواط، حدایق‌السحر، چاپ مرحوم اقبال، ۴۲.

نیز زرین است وتعبانش‌سیم پیکر پیروزه استخوان‌وسوسمارش نیز زرین است و آسمانش عقیقین و بیضه‌اش سیمین و خلخال آتشین و اینگونه تصویرهای شعراو یادآور قصرهای جادویی افسانه است چنانکه در این ابیات او می‌خوانیم:

چو باغ از «نرگس مشکین» فروزد شمع کافوری
هوا «پروانهٔ سیمین» فرو ریزد بر او بی مر (۹)

و یا:

بر افراز او شاه، هنگام هیجا
چو برکوه خارا ز «پولادعرعر» (۱۳)

یا:

براین گردون دریاچهر«از میغ
بـه پیوندد «سماربهای عنبر» (۲۰)

یا:

ز نور تابش خورشید، لعل فام شود
سروی‌آهوی‌دشتی‌چو«آتشین‌خلخال» (۴۸)

یا:

هوا چو «بیشهٔ الماس»گردد از شمشیر
زمین چو پیکر مفلوج گردد از زلزال (۴۹)

و در تصویر قلم گوید:

به «مار زرین» ماند به نوك سر پران
که جان‌جهل‌زشخصش‌همی‌کند گلشن (۶۲)

و یا:

گوبی ز زر پخته همی پوست بفکند
«ثعبان سیم پیکر پیروزه استخوان» (۶۶)

و یا:

گر ندیدی پشت«زرین سوسمار» اینك‌ببین
بر ترنج مشکبو از شکل و رنگ داستان (۷۳)

و گاه اجزای اینگونه تصاویر تا واقعیت مادی و موجود فاصلهٔ چندانی ندارند و در آن موارد تشبیهات او زیباتر است‌از قبیل:

درید لالهٔ کوهی نقاب زنگاری
چوشمع‌سوزان‌مومش سرشته بازنگار (۳۰)

بر روی هم اگر از این جنبهٔ شعر او بگذریم، تصاویر شعری او تازگی چندانی ندارد و مرزی مشخص میان تصاویر شعری او با تصاویر قدما وجود ندارد جزاینکه بر طبق رسم رایج روزگار نشانه‌های تأثیر علوم و فلسفه را در بعضی از خیالهای او می‌توان مشاهده کرد:

خداوندی‌کجا کوته نماید
به‌پیش خطی او خط‌محور (۱۹)

یا:

خاك چون اشكال اقليدس شد از شاخ گوزن
در بر هر شكل حرفی از خدنگ جان ستان (۷۵)

و تأثیر فلسفه بدینگونه:

به نورکل مانی همی که سجده برند
بطوع پیش تو ارواح خلق بی اکراه (۸۵)

و نشانه‌های اطلاع از کیمیاگری در این تصویر طبیعت:

مهرگان قارون دیگر گشت وز باد خنك
کیمیایی ساخت کزوی برگ رزشدگنج‌سان
زین‌سبب‌چون‌طلق حل کرده‌ست‌باد اندرشمر
تا از او در کیمیا صنعت نماید مهرگان (۸۳)

خصوصیت دیگرتصویرهای اوکوششی است که در راه کشف‌نوعی ارتباط منطقی یا استدلال‌در صور خیال‌قدما دارد و بدینگونه باتصرفاتی که در تصاویر ایشان مـی‌کند تکـراری بودن آنها را از چشم خواننده پوشیده می‌دارد، مثلاً تصویـر «آبگیر که از وزش باد چون زره می‌شود» و از خیالـهای رایج دورهٔ قبل‌است و اصل آن نیز از عرب گرفته شده، در شعر اوبدینگونه با نوعی‌تصرف واستدلال همراه می‌شود کـه:

گربه جوشن حاجت آید چاکرش را در حروب
آب را چون غیبهٔ جوشن کند باد شمال (۴۸)

و تصویر پنجهٔ چنار را که دیگران به صور مختلف تکرار کرده

بودند او بدینگونه تصرف می‌کند و ارائه می‌دهد:

هرکه بی فرمان او یکدم قلم گیرد بدست
سالها دستش بود بی‌کارچون دست چنار (۴۲)

و تصویر سیل را که در شعر منوچهری ـ به‌گونهٔ ماری که مرد عزایم خوان آنرا به حرکت‌درآورده ـ دیده‌ایم او بدینگونه با نوعی‌تعقل و استدلال همراه می‌کند که:

بسان مهرهٔ مار است شکل ژاله وزو
به شکل مار درآید به دشت سیل بهار
اگر زمارهمی مهره خاست از چه سبب
کنون زمهره همی خیزدای شگفتی مار (۳۰)

این پرسش و تداعی منطقی در پیرامون صور حسی قدما، اغلب تصاویر او را درنوعی پیچیدگی و تزاحم‌فرو می‌برد واز این رو دردیوان او با طبیعت‌زنده و متحرك‌کمتر روبرو می‌شویم همهٔ تصاویر او ازپشت پردهٔ نوعی صنعت یا منطقی اندیشی و حسابگری چهره می‌نماید واجزای تصویری او اغلب از شعر قدما گرفته شده و جز در موارد محدود، مفردات آنها تازگی ندارد اما ذوق تلفیق وقدرت تصرف او قابل‌ملاحظه است زیرا بدانگونه که امیر معزی و لامعی، بی‌هیچ تصرفی صور خیال قدما را تکرار می‌کردند او نمی‌خواهد تکرارکنندهٔ تصاویر پیشینیان باشد اما از دست یافتن به تجربه‌های حسی و تصاویری که جنبهٔ ابداعی داشته باشد نیز ناتوان است از این روی در دو جهت ترکیب و تلفیق و خلق تشبیهات خیالی تجدد شعری خود را محدود می‌کند.

استعاره‌های او مانند اغلب معاصرانش بیشتر در زمینهٔ اسماء و ترکیبات اسمی است‌وتصرف درحوزهٔ معانی فعلی‌کمتردارد و به‌دشواری می‌توان تصاویری از نوع «ذوالفقار باریدن» (۴۰) در مجازهای فعلی او یافت. استعاره‌های اضافی از قبیل «خدنگ فکرت» و «دیدهٔ غرایب» (۶۲) در دیوان او به وفور دیوان مسعود و بلفرج نیست ولی در شعر او نوعی دیگر از ترکیبات استعاری به‌طور فراوان دیده می‌شود که تا حدی امتیاز شعر او به‌شمار می‌رود واینگونه ترکیبات استعاری در شعر گویندگان دوره‌های بعد مورد توجه بسیار واقع می‌شود ونظامی درخلق اینگونه استعاره‌ها افراط می‌کند و در شعر حافظ نیز نمونه‌های عالی اینگونه ترکیبات را به فراوانی می‌توان یافت، از قبیل: «یاقوت گل فروغ» و«گل‌ارغوان‌نسب» و«مرجان‌لاله‌کار» (۲۷) و «خیل صاعقه‌حمله» (۲) و «مرجان فروغ لاله» و «میناتهاد برگ» (۲۶) و «فال قضاپیوند» (۷۸) و «الماس‌آبچهره» و «شبرنگ راهوار» و «سیمرغ صبح» (۵)که‌در اغلب آنها پیوند تصویری و جنبهٔ مشابهت کاملاً رعایت شده و از مقولهٔ ترکیبات اضافی معاصران‌او نیست، اگر چه از این‌دست‌استعاره‌ها نیز دردیوان اوکم‌نیست مانند: خدنگ‌فکرت او دیدهٔ غرایب را / کند به نیزه و پیکان چو چشم پرویزن (۶۱) و بر روی هم استعاره‌های او، مانند اغلب‌معاصرانش استعاره‌هایی است برخاسته از تشبیهات رایج در شعر دورهٔ قبل که به‌صورت فشرده‌تری درآمده است از قبیل:

مرا ز «سنبل» او«نال» گشت«سروسهی»
مرا ز «لالهٔ» او «شنبلید» شد «سوسن» (۶۱)

جنبهٔ انتزاعی‌تصویرهای او قوی‌است‌وخنجر را در مغز چون‌جهل اندر سر نادان می‌بیند و ناوك را در دل چون دانش‌دردل‌دانا (۲) وستاك

گلبنها درپامداد غرقه‌درگهراست مانندخاطرمداح‌میر(۱۴) واسب بمانند ضمیرعاقلان در خردگذر دارد وچون دعای مستجاب در قضامدار (۲۴)و زیور ملك از تدبیر ممدوح او چون مروت در طبع و عقل در هنر وسماع در مغز است (۲۵) و ابر چون وهم مرد شعبده‌گر است که هرلحظه‌رنگی می‌نماید (۴۶) و مضیقهای راه به تاریکی دل دجال است (۵۰) و اسبش راه دان همچون یقین است و دور رو همچـون‌گمان (۷۶) و البته ایـن خصوصیت در شعر اغلب گویندگان نیمهٔ دوم قرن پنجم دیده مـی‌شود.

در اغراقهای اونوعی زمینهٔ‌تشبیهی واستعاری وجود دارد یا بهتر است بگوییم دراغلب تشبیهات اوعامل اغراق دارای اهمیت بسیاراست و بر خلاف تصویرهای گویندگـان دورهٔ اول و حتـی بعضی تصویرهای گویندگان نیمهٔ اول قرن پنجم که می‌کوشیدند هر چیز را در برابرعمان مشابه دقیق و طبیعی و حسی که دارد قرار دهند، او می‌کوشد هر چیزرا از آنچه هست، حتی در تشبیه، وسیع‌تر و نیرومندتر و پر رنگ‌تر کند و این تصویرهای شراب در شعر او نمونهٔ تصویرهای اغراق‌آمیز اوست که نمایندهٔ اکثریت اوصاف در شعر گویندگان اواخر قرن پنجم است:

آن می‌که‌گرز دور بداری، زعکس آن
شنگرف سوده گردد مغز اندراستخوان
گر بگذرد پری به شب‌اندر شعاع او
از چـشـم آدمی نتواند شـــدن نهـان
رنگین می‌یی که برکفن مرده گر چکد
در تـن رگـك فسرده شودشاخ ارغوان
آن می‌کـــه برسپهر اگـر پـرتو افکند
شاید که آفتاب شود یکسر آسمان (۶۶)

و برای‌اینکه تأثیر اغراق را در دگرگون کردن تشبیهات این‌شعر حس‌کنیم می‌توانیم آنرا با تصاویر مشابـه آن در دیوان رودکی قیاس کنیم‌آنجا که می‌گوید:

آن عقیقین می‌یی که هرکه بدید
از عقیـق گـداختـه نشنـاخـت
هر دو یك گوهرند لیك به طبع
این بیفسرد و آن دگر بگداخت
نا بسوده دو دست رنگیـن کـرد
نا چشیده به تارك اندر تاخت[1]

که هیچکدام ازاجزای تصویر رودکی با واقعیت مخالف نیست، بلکه عین واقع است که در آئینهٔ خیال لطافت و تأثیر بیشتری یافته و پیوندی خاص به‌خود گرفته است، اما اجزای تصاویر ازرقی همگی دور از واقعیت است، حتی به کمك تخیل هم نمی‌توان آنها را به طبیعت و واقعیت نزدیك کرد و نقص اغراقهای او را بیشتر در اغراقهای مدحی او می‌توان احساس کردکه‌اوج افراط وتفریط است و اغلب جنبهٔ‌ادعایی دارد یعنی رعایت جنبهٔ استعاری و تصویری به‌هیچ شکلی در آنها نشده است.

بر روی هم نوعی صنعت و دوری از طبیعت و واقعیت، تصاویر شعری او را برای مردم آن روزگار ـ که شیفتهٔ تصنع بوده‌اند ـ وبرای مخاطبان اصلی شعر که جمعی از طبقهٔ اشراف بوده‌اند، تازگی داده ولی راه و رسم او به تدریج فراموش‌شده ودنبالش را کسی ادامه نداده‌است و این راه از همان آغاز خود به بن‌بست رسیده بود.

---

۱) دیوان رودکی، ۲۲.

با اینهمه در بعضی تصویرهای او نوعی تازگی بیان دیده‌می‌شود که نشانهٔ قدرت تخیل اوست، از قبیل این تعبیر دربارهٔ فاصلهٔ زمانی با واحد سنجش فاصلهٔ مکانی، که در باب زمستان گفته است: سرد است و مسافتی است تا فصل‌بهار(۱۰۱) وتصرفی است زیبا.یا این مصراع‌که تصویری از پائیز داده است: جامهٔ باغ سوخت بی‌آتش (۴۵).

Reza.Golshan.com
www.KetabFarsi.com

ذیل

مؤلف بهنگام نوشتن فصول این کتاب، بیشتر مخاطبان اهل فن و اصطلاح‌را درنظر داشت وبهمین دلیل از آوردن‌عبارات یاشواهدی ازکتب بلاغت سنتی مسلمانان، که بیشتر اگر چه تألیف ایرانیان است اما بهزبان عربی نوشته شده است، امتناع نکرد و تصورش بر این بود که خوانندگان خود با آن شعرها و عبارات آشنایی دارند، اما پس از نشر چاپ اول، متوجه شد که بعضی ویژگیهای این کتاب، سبب شده است که عدهٔ بسیاری از دوستداران ادبیات و شعر فارسی، در آن به دیدهٔ عنایت بنگرند و هم در میان جمع این علاقمندان هستند کسانی که دربعضی ازاین شعرها ویا عبارات نیاز به توضیح یا ترجمه دارند تا همهٔ مطالب کتاب را، آنچنانکه خواستار آنند، به‌نیکی دریابند و ناچار نشوند ازبعضی فقرات یا مباحث،بهنگام مطالعهٔ کتاب، صرف‌نظر کنند. بهمین‌دلیل دراین چاپ کوشید تا به‌توضیح ویا ترجمهٔ این شعرها و عبارات بپردازد. اشکال عمده‌ای که بر سر راه بود این بود که مرز انتخاب آن شعرها یا عبارات کجاست، هر کس نظری داشت وسرانجام برای رعایت احتیاط،بر آن شد که تمام عبارات و شعرها را ــ به‌گونه‌ای که قابل فهم کسانی که بهزبان عربی آشنایی‌کافی ندارند، باشد ــ ترجمه

کند و بهمین دلیل از ساده‌ترین عبارات گرفته تا همهٔ شعرها و فقرات، ترجمه شد به‌امید آنکه استفاده از این کتاب برای عموم، بویژه‌جوانان و دانشجویان علاقمند، آسان‌تر شود. در چاپ قبل گفته بودم و در این چاپ هم اشارت می کنم که قصد من تألیف کتابی در علم بلاغت نبوده است بلکه قصدم نشان‌دادن سیرتاریخی بلاغت درقلمرو فرهنگ‌اسلامی (ایران و عرب) بوده، از این روی شواهد را از همان شعرهایی که علمای بلاغت خود نقل کرده‌اند، آورده‌ام تا بطور دقیق دگرگونی عقاید ایشان را، درطول تاریخ، نشان‌داده باشم ونیز اگر انتقادی‌دارم، بطور دقیق بر اساس شواهد خودشان یادآوری کنم و اینك مجموعهٔ عبارات وشعرهایی که برای بعضی از خوانندگان توضیح و ترجمه‌اش ضروری بنظر می‌رسد:

صفحه / سطر

۷ / ۱۸ **البلاغَةُ:** بلاغت، زیبایی استعاره است.

۸ / ۵ **المعانی:** معانی در کوچه و بازار افکنده است.

۱۱ / ۱۴ **وَاَریٰ:** می‌بینم خیال [تصویر، صورت ذهنی] ترا که پیوسته با خواب من‌همراه است/رویاروی من، می‌بینمش‌و می‌بیندم/ وصالی رابه‌نزدیك من می‌آوردکه شبیه است به‌هجرانی که پیوسته بر من آشکار می کند.

۱۲ / ۳ **واللهِ ما:** سوگند بخداوندکه هرگز خورشیدی بر ندمید و فرو نرفت، مگر آنکه تو آرزوی دل و جان من‌بودی /یك نفس شاد واندوهگین بر نزدم مگر آنکه یاد تو آمیخته با نفسهای من‌بود / با هیچ گروهی‌به‌سخن گفتن ننشستم مگر آنکه درمیان‌همنشینان، تو موضوع سخنم بودی / هرگز به‌نوشیدن آب از قدحی نکوشیدم مگر آنکه خیالی [تصویری] از تو را در میان جام دیدم.

۱۶ / ۱۶ **اِنّماالشعرُ:** همانا شعر، صناعتی است از نوع نسّاجی وگونه‌ای است از تصویر.

۲۹ / ۷ **اِنَّ‌الشعرَ:** شعر، کلامی است مخیّل،تألیف شده ازسخنانی‌موزون،

صفحه / سطر

متساوی ـ و در نزدِ عرب ـ مقفّی و...منطقی‌را به‌هیچ‌کدام ازآن‌اوصاف نظر نیست جز صفت مخیّل بودن... و همانا نظر منطقی به‌شعر از دیدگاهِ مخیل بودن است.

۳۰ / ۱۶ وَالاقَاوِیلُ: واقاویل‌شعری اقاویلی است مخیل و انواع تخییل و تشبیه سه‌گونه است.

۳۳ / ۳ والمُخَیَّلُ: مخیّل کلامی است که نفس بدان اقرار کند و [درنتیجهٔ آن] بی‌هیچ تأمل و اندیشه و اختیاری منبسط شود و برروی هم تـأثیری نفسانی ـ بی‌هیچ اندیشه ـ بـه‌وی دست دهد خواه آن سخن قـابل تصدیق [عقلانی]باشد وخواه نباشد.چراکه مخیّل بودن یا مخیل نبودن‌کلام،امری است و قابل تصدیق بودن آن امری دیگر. زیرا در بسیاری مواردگفتـاری مورد تصدیق قرار می‌گیرد بی‌آنکه انفعالی از آن حاصل شود وهمان سخن اگر بار دیگر و بـه‌شیوه‌ای دیگرگفته شود نفس در برابر آن متأثر می‌شود و این [تاثر و انفعال] بخاطر اطاعت از تخییل است‌و نه تصدیق. چراکه‌در بسیاری موارد انفعال هست ولی تصدیق حاصل نمی‌شود وچه بساکه چیزی دروغین بودنش مسلم است اما مخیل است.

۳۵ / ۱ وَالتخییلُ: وتخییل نوعی‌اقرار است‌و تصدیق‌نیز نوعی‌اقرار است، اما [تفاوت آنجاست‌که] تخییل اقرار به شگفتی والتذاذ به‌نفسِ گفتار است ولی تصدیق اقرار به‌پذیرفتن آن‌است‌که شیءهمان‌گونه است‌که درسخن‌بیان شده است.

۳۶ / ۸ هُوَتَصویرٌ: [تخییل] تصویرحقیقت شیء است به‌گونه‌ای‌که توهّم شودکه آن شیء دارای صورتی است قابل مشاهده وازچیزهـایی است‌که به دیدار درمی‌آید.

۳۶ / ۱۵ فکانوا: شاعران‌یونانی‌کار تصویرگران را می‌کرده‌اند.همانگونه که تصویرگران فرشته را درصورتی زیبـا و دیو را درصورتی زشت تصویر می‌کنند،همچنین است حال‌کسانی‌که می‌کوشند حالات را تصویرکنند همانند پیروان‌مانی درموردِ حالت خشم وحالت‌مهربانی‌که آنان‌خشم‌را درصورتی زشت ومهربانی را درصورتی زیبا تصویر می‌کنند.

۳۷ / ۲ وَالتخییلُ:«تخییل»مصدری است‌ازباب «تخیّلت‌الامر» که‌درموردی به‌کار می‌رودکه چیزی را برخلاف آنچه هست‌گمان‌کرده باشی.

۳۹ / ۷ لوانزلنا: مراجعه شود به ۲/۵۳۷

صفحه / سطر

۳۹ / ۴ (از پایین)صَفواءُ: شرابی زردکه‌اندوه را در ساحتِ اوراه‌نیست/ اگر بر سنگ بریزیش سنگ احساس شادمانی می‌کند.
۵۱ / ۱ اُنظُرْاِلَیهِ: بنگر بدان هلال که چون زورقی ز سیم / سنگین ز بار عنبر سارا همی شود.
۵۱ / ۴ کَاَنَّ آذَرْیُونَها: کل همیشه بهار آن باغ، در لحظه‌ای که‌خورشید درآن می‌نگرد، همچون عطردانهایی‌است زرین که درآن بازمانده‌ای ازغالیه [مشك] باشد.
۵۱ / ۱۲ وَ قَدْنَشَرَتْ: رجوع شود به‌ترجمهٔتمام‌قطعه در توضیحات مربوط به ۱۳/۳۰۱.
۵۲ / ۴ قَدْیَفْتَحُ: گاه باشد کـه انسان از بهر بـازارگانی خویش دکانی می‌گشاید / و من از بهر تو، به‌کالای دین خود، دکانی‌گشوده‌ام.
۵۶ / ۸ (از پایین) وَ جْهُكَ: رخسارهٔ تو همانند خورشید است.
۵۸ / ۶ (از پایین) اَلالکلّ: از بهر هر زیبا چهره‌ای، همانندی است و آن را که من دوستدارم جز او همانندی نیست.
۶۱ / ۲ اِذْنَتَقْنا: وآن هنگام که‌کوه را از فراز سر ایشان، بمانند پاره‌ابری، برداشتیم. (قرآن: ۷ / ۱۷۱)
۶۱ / ۶ وَجَنَّةٍ: و بهشتی که پهنای آن همهٔ آسمانها و زمین است (قرآن: ۳ / ۱۳۳)
۶۱ / ۱۰ وَلَهُالجَوارِ: و اوراست‌در دریا کشتیهای‌بزرگ‌همانندکوه(قرآن: ۵۵ / ۲۴)
۶۱ / ۴ (از پایین) وَندمان: وچه مایه حریفان باده خواری‌که بـا ایشان باده‌گساری کردم درحالی‌کـه شب پردهٔ خویش را فرابرده بود / آن بـاده، اندك‌اندك، به‌صفا گرایید همچون معنایی که در خـاطری لطیف رقّت یابد.
۶۳ / ۴ اَماتَریٰ: آیا نمی‌بینی در لب و دندان او، دست ابر را که [چه‌گونه] برق و تکرگ را به‌سرقت برده است؟
۶۳ / ۷ (از پایین) اِنَّ بیتاً: همانا آن سرای کـه تو در آن نشیمن داری، بی‌نیاز از چراغ است.
۶۷ / ۶ اَصحابی: یاران من همچون ستارگان‌اند از هرکدامشان که‌پیروی کنید رهیافته‌اید.
۶۷ / ۸ یاشَبیهَ: ای همانند شب‌چهارده / در زیبایی و روشنایی و بخشش/

صفحه / سطر

وای همانند شاخهٔ درخت / در نرمش و راستی و اعتدال / تو همانند گل سرخی / در رنگ و بوی خوش و عرق چهره.

۶۸ / ۱۲ مَثَلُ‌الذینَ: داستان آنان‌که بار تورات را بر دوش خویش‌دارند، و آن را نمی‌پذیرند، همچون داستان‌خری است‌که برپشت خویش بارکتاب‌ها برد (قرآن: ۵/۶۲).

۶۹ / ۳ هُوَیَصْفُو: او زلال می‌شود وکدر می‌شود.

۷۱ / ۲ فی‌طَلْعَةِ: درچهرهٔ ماه شب چهارده اندکی از زیبایی اوست / ودر شاخهٔ درخت بهره‌ای از خرامیدن او.

۷۲ / ۹ رَقَّ‌الزجاجُ: رجوع شود به ۲/۳۵۱.

۷۳ / ۱۴ اَنافارُ: من آتشم درنظرگاه حسودان / وآبِ جاریم با یاران.

۷۳ / ۴ (از پایین) **لَهُ‌مَنْظَرٌ:** او را دیداری‌است در چشم، سپید سپید. /اما در دل سیاه است و سیاه.

۷۴ / ۲دانٍ‌الیٰ: نزدیك و در دسترس جویندگان محبت، امـا دور از هر مشابه وهمانندی / همچون ماه شب‌چهارده‌که بالا و بلند است اما پرتوش‌به شبروان نزدیك.

۷۴ / ۳ (از پایین) **وَکَأَنَّ اَجْرامَ:** گویی جرمهـای ستـارگـان درخشنده مرواریدهایی است‌که بر بساطی‌کبود افشانده باشند.

۷۵ / ۲ کانّها فِضَّةٌ: گویی نقره‌ای است در برخورد با طلا.

۷۸ / ۱۰ تَرَکْتُ: رکاب را از بهر خداوندانش رها کردم / وجان خویش را بر «ابن‌الصعق» واداشتم /دستهـای خویش را از بهر او بگونهٔ حمـایلی درآوردم / حال آنکه بعضی سواران دست درگردن نمی‌شوند.

۷۸ / ۳ (از پایین)**وَمادَرَفَتْ:** و نگریستی‌مگر از بهر آنکه‌فروبری‌دوتیرت را در دلم با تمام «اعشار» آن [توضیح اینکه بـازی قمار در عصر جاهلی با تیرها (= جزور) بوده و شامل ده تیر: دو معلی و رقیب درحقیقت مجموع هر ده تیر بوده (معلی ۷ جزء و رقیب۳ جزء) و هرکه این دو تیر رامی‌برده درحقیقت تمام اجزا را برده بوده است.]

۸۱ / ۹ اِصْبِرعلیٰ: برآزار حسودان صبرکن‌که شکیبـایی تو قاتل ایشان خواهد بود / چراکه آتش اگرچیزی نیابد که بخورد، خود را خواهدخورد.

۸/۸۲ اِنَّکَ تُقَدِّمُ: همانا کـه توگامی پس وگامی پیش می‌نهی. چون این نامهٔ من به‌تو رسید، به‌هرکدام‌که خواهی بپرداز، والسلام.

صفحه / سطر

۸۳ / ۳ **اَیُحِبُّ**: آیا دوست داردکسی از شما که‌گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟ (قرآن: ۱۲/۴۹).

۹۰ / ۱۵ **اللفظُ**: اگر لفظ درموردی‌که از برای آن‌مورد وضع‌شده است، همانگونه‌که هست، به‌کار رفته باشد حقیقت است و در غیر آن مورد ـ از رهگذر علاقه و مناسبتی اگر به‌کار رود ـ مجاز است وحقیقت منسوب است به‌واضعِ لغت.

۹۱ / ۱ **ماأفادَ**: حقیقت آنست‌که معنایی را برساندکه مورد اصطلاح و قرارداد است درهمان موردی‌که تخاطب بر آن قرارگرفته است.

۹۱ / ۳ **الحقیقةَ فی‌المُفرَدِ**: حقیقت درمورد کلمهٔ مفرد (نه در ترکیب و جمله) هر کلمه‌ای است‌که مرادِ ازآن همان‌چیزی‌باشدکه در قراردادِ واضعِ آن مورد نظر بوده است و اگر بخواهی می‌توانی بگویی در یك قرارداد و مواضعه، بگونه‌ای‌که استناد به‌غیر آن داده نشود.

۹۷ / ۶ **الحقیقةُ**: حقیقت آن لفظی است که دلالت کند بر موردِ وضعِ اصلی خویش.

۹۷ / ۸ **هی‌الکلمةُ**: کلمه‌ای است‌که درموردی‌ـ که‌از برای آن وضع‌شده است ـ استعمال شده باشد.

۹۷ / ۹ **الکلامُ‌الموضوعُ**:سخنی‌که نهاده شده است درجایی‌که نه استعاره است و نه تمثیل ونه تقدیمی درآن وجود دارد ونه‌تأخیری.

۹۷ / ۱۳ **بَل‌هُو**: بلکه‌مجاز، به‌تعریف‌شدن نزدیکتر است ازحقیقت[یعنی تعریف مجاز از تعریف حقیقت آسان‌تر است].

۱۰۰ / ۷ **اَنبَتَ‌الربیعُ... وَشَفیٰ...**: «بهار گیاه را رویانید»و «پزشك‌بیمار را شفا بخشید.»

۱۰۱ / ۱ **اَنبَتَ‌اللهُ**: خداوند گیاه را رویانید.

۱۰۱ / ۱۳ **عِیشَةٍ‌راضِیَةٍ**: زندگانی‌یی که‌آن زندگانی‌راضی است.[= رضایت بخش است].

۱۰۱ / ۱۳ **سِرٌّ‌کاتِمٌ**: رازی پوشاننده [= پوشیده].

۱۰۱ / ۲۱ **نهارُهُ صائِمٌ**: روزِ او، روزه‌دار است. [او در روز...]

۱۰۱/۲۲ **لَیلهُ قائِمٌ**: شبِ او، پای ایستاده است و نمازگزار است[او درشب...]

۱۰۱ / ۲۴ **یَوما یَجْعَلُ**: روزی که‌کودکان را پیر می‌کند.

صفحه / سطر

۱۰۲ / ۳ **جَرَیٰالنَهْرُ**: رودخانه جاری شد و ناودان جاری شد.
۱۰۲ / ۵ **بَنیٰالامیرُ**: امیر شهر را بنا کرد.
۱۰۲ / ۵ (از پایین) **یاهامان**: ای هامـان! از بـرای من قصری بنـا کن (قرآن: ۴۰/۳۶).
۱۰۵ / ۵ **یَجْعَلُونَ**: انگشت‌های[= سرانگشت‌های]خویش‌را درگوشهای خود می گذارند.
۱۰۵ / ۷ **رَعَیْناالغَیْثَ**: باران را چرانیدیم[گیاه روییده از باران را].
۱۰۵ / ۹ **اَمْطَرَتْ**: آسمان گیاه بارید [بارانی که مایهٔ روییدن گیاه است].
۱۰۵ / ۱۲ **وَآتُوا**: و اموال یتیمان را بدیشان باز دهید (قرآن: ۲/۴).
۱۰۵ / ۱۵ **اِنّیٓ اَرانی**: درخواب دیدم که شراب می‌فشارم [یعنی انگور] (قرآن: ۳۶/۱۲).
۱۰۵ / ۱۸ **جَرَیٰالمیزابُ**: ناودان جاری شد [= آب در نـاودان جاری شد].
۱۰۵ / ۲۰ **قُلْ لِلجبانِ**: به این مرد ترسو ـ آنگاه که زینش (= اسبش) را پس می کشد ـ بگوی که آیا تو از دام مرگ نجات خواهی یافت؟
۱۰۶ / ۱ **اِنّیٓ اَتَنی**: زبانی [= خبری] به‌من رسیده است که آن را بـا کسی درمیان نمی‌نهم.
۱۰۶ / ۴ **خَلَتِالراویَة**: ظرف آب تهی شد [راویـه در اصل شتری است که ظرف آب را حمل می کند].
۱۰۸ / ۱۰ **والحُبُّ ظَهْرٌ**:و محبت همچون‌پشتی است که توبر آن‌نشسته‌ای وهرگاه عنانش را بازکنی، خود، بازکشیده می‌شود.
۱۱۴ / ۴(از پایین) **واذالعنایَةُ**: و آنگاه که دیدگان عنایت در تو بنگرد.
۱۱۵ / ۷ (از پایین) **یَنْقُضُونَ**: می‌شکنندپیمان خدای را (قرآن: ۲۷/۲).
۱۱۵ / ۵ (از پایین) **لَدیٰاَسدٍ**: نزد شیری‌با اسلحه‌ای‌شکوهمند / بایالهاـ که ناخنانش هنوزگرفته نشده است.
۱۱۷ / ۹ (از پایین) **وَاشْتَعَلَ**: و پیری در سرم شعلـه برافروخت (قرآن: ۲/۱۹).
۱۱۷ / ۸ (از پایین) **مَنْ بَعَثَنا**: که ما را از خوابگاه مرگمان برانگیخت؟ (قرآن: ۵۲/۳۶).
۱۱۷ / ۶ (از پایین) **بَلْ نَقْذِفُ**: بلکه مـا همیشه‌حق را بر باطل می‌افکنیم

صفحه / سطر

[چیره می‌کنیم] تا باطل را بشکند[نابودکند] (قرآن: ۱۷/۲۱).
۱۱۷ / ۳ (از پایین) **لَمّاطَغیٰ:** چون آب طغیان کرد (قرآن: ۱۱/۶۹)
۱۲۰ / ۱ وَذاتُ هدمٍ: وچه مایه زنِ جامه فرسوده‌که برهنه است رگهای دستش / آب می‌نوشاند به«کتره»ای کـه غذایش بد شده است [شاهد بر سر استعمال کره» (تولب) است در مورد فرزند آدمی].
۱۳۲ / ۵ (از پایین) **اَحْسَنُ‌الشِعْرِ:** زیباترین شعرها دروغ‌ترین شعرهاست.
۱۳۳ / ۸ (از پایین) **الشِعْرُاَکْذَبُهُ:** شعر، هرچه دروغ‌تر خوشتر.
۱۳۷ / ۱۱ اِنَّ‌الذی: آنچه مراد از غلو است، همانا مبالغه و تمثیل‌است نه بیانِ حقیقت شیء.
۱۴۱ / ۸ (از پایین) **کُلُّ‌مَنْ:** هرکه برین زمین است نابود شدنی است (قرآن: ۲۶/۵۵).
۱۴۲ / ۱۰ (از پایین) **طَویلُ‌النجادِ:** صاحب بندِ شمشیر بلند [کنـایه از باندی قامت].
۱۴۴ / ۸ فلانٌ نَقِیُّ‌الثوبِ: فلان پاکیزه جامه است.
۱۴۵ / ۵ وَشَکَکْتُ: وبا نیزه‌ای سنگین، جامه‌هایش را [نفس او را]دریدم که مرد بزرگوار بر نیزه حرام نیست.
۱۴۵ / ۱۳ تَقُولُ: آن زن ـ که از سرای‌اومحمل من به‌شتاب می‌رود ـ می‌گوید: دشوار است بر ما که می‌بینیم تو در طریق رفتن هستی.
۱۴۶ / ۱۲ المُسْلِمُ: مسلمان‌کسی است‌که مسلمانان از دست و زبان او آسوده باشند.
۱۴۶ / ۱۵ وَمایَکُ: عیبی‌که در من هست این است‌کـه من / سگم ترسو است و بچه شترم لاغر و نزار.
۱۴۷ / ۱ اَوَمارَاَیتَ: آیـا ندیده‌ای‌کـه مجد و بزرگواری / در خـاندان «طلحه» بارخویش افکند و دیگر بجایی نمی‌رود.
۱۴۷ / ۹ اِنَّ‌هذا: این برادرِ من است و او را نود و نه میش است ومرا یك میش (قرآن: ۲۳/۳۸).
۱۵۲ / ۸ وَغَداتُ‌ریحٍ: وچه مایه بامدادان که باد شمال [سردترین بادها] در آن می‌وزید و شمال زمام آن باد به کف داشت و من سرمـا را از مردم دفع کردم.